



عنصر مبارزه در زندگی امامان

حجة الاسلام والمسلمین سیدعلی خامنه‌ای

مطلبی که از این شماره تحت عنوان عنصر مبارزه در زندگی امامان علیهم السلام از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد نتیجه بحثی است که جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای خامنه‌ای در جلسه افتتاحیه دومین کنگره جهانی امام رضا علیه السلام ایراد کرده و سپس با اضافات و اصلاحاتی توسط معظم له تلفیح و آماده چاپ گردیده است.

پاسدار اسلام ضمن آرزوی توفیق برای رئیس جمهور محبوب و سیاستگری از کنگره جهانی امام رضا علیه السلام که این اثر نفیس را جهت نشر در اختیار این مجله گذاشته است امیدوار است که با تقدیم این بحث جناب به امت پاسدار اسلام گامی در جهت نیسین سیره معصومین و اهداف ولای آنان برداشته باشد.



خدا را شکر که یکی از آرزوهای دیرین در این اجتماع برآورده میشود. غریبت ائمه علیهم السلام به دوران زندگی این بزرگواران منتهی نشد. بلکه در طول قرن‌ها، عدم توجه به ابعاد مهم و شاید اصلی زندگی این بزرگواران، غریبت تاریخی آنها را استمرار بخشید. یقیناً کتابها و نوشته‌ها در طول این قرون از ارزش بی نظیری برخوردارند، زیرا توانسته‌اند مجموعه‌ای از روایاتی را که در باب زندگی این

بزرگواران هست برای آیندگان حفظ کنند. لکن عنصر «مبارزه سیاسی حاد» که خط مشد زندگی ائمه هدی علیهم السلام را در طول ۵۰ سال تشکیل میدهد، در لایه‌های روایات و احادیث و شرح‌حالی‌های ناظر به جنبه‌های علمی و معنوی، گم شده است.

عنصر مبارزه سیاسی حاد در زندگی امامان

زندگی ائمه علیهم السلام را ما بعنوان درس واسوه باید فرا بگیریم و نه فقط بعنوان خاطره‌های شکوهمند و ارزنده، و این بدون توجه به روش و منش سیاسی این بزرگواران ممکن نیست.

بنده شخصاً علاقه‌ای به این بعد از زندگی ائمه تفهیم السلام پیدا کردم و بنابینست این را عرض کنم که: اول بار این فکر برای بنده در سال ۱۳۵۰ و در دوران مجتهد باریک امتحان و ابتلاء دشوار پیدا شد. اگر چه قبل از آن به ائمه بصورت مبارزان بزرگی که در راه اعلاهی کلمه توحید و استقرار حکومت الهی فداکاری میکردند توجه داشتم. اما نکته‌ای که در آن برهه ناگهان برای من روشن شد این بود که: زندگی این بزرگواران - علی‌رغم تفاوت ظاهری که حتی بعضی در آن احساس تناقض کرده‌اند. در مجموع، یک حرکت مستمر طولانی است که از سال یازدهم هجرت شروع میشود و ۲۵۰ سال ادامه پیدا میکند و به سال ۲۶۰ که سال شروع غیبت صغری است خاتمه پیدا میکند. این بزرگواران یک واحدند، یک شخصیتند، شک نیستیوان کرد که

هدف و جهت آنها یکی است پس ما بجای اینکه بیائیم زندگی امام حسن مجتبی (ع) را جدا و زندگی امام حسین (ع) را جدا و زندگی امام سجاد (ع) را جدا تحلیل کنیم تا احياناً در دام این اشتباه خطرناک بیفتیم که سیره این سه امام بخاطر اختلاف ظاهری، با هم متخالف و متعارضند، باید یک انسانی را فرض کنیم که ۲۵۰ سال عمر کرده و در سال یازدهم هجرت قدم در یک راهی گذاشته و تا سال ۲۶۰ هجری این را طی کرده است. تمام حرکات این انسان بزرگ و معصوم با این دید قابل فهم و قابل توجیه خواهد بود.

هر انسانی که از عقل و حکمت برخوردار باشد ولو نه از عصمت، در یک حرکت بلند مدت، تا کنیکها و اختیاراتی موضوعی خواهد داشت. گاهی ممکن است لازم بداند تند حرکت کند و گاهی کند. گاهی حتی ممکن است به عقب نشینی حکیمانه دست بزند. اما همان عقب نشینی هم از نظر کسانی که علم و حکمت او را و هدفداری او را میدانند یک حرکت به جلو محسوب میشود. با این دید، زندگی امیرالمؤمنین (ع) با زندگی امام مجتبی (ع) با زندگی حضرت اسی عبدالله (ع) با زندگی هشت امام دیگر تا سال ۲۶۰ یک حرکت مستمر است.

این را در آن سال بنده متوجه شدم و با این دید وارد زندگی این بزرگواران شدم و هرچه پیش رفتم این فکر تأیید شد.

البته بحث در این باب، در گنجایش یک مجلس

نیست و لیکن توجه به اینکه زندگی مستمر این عزیزان معصوم و بزرگوار از اهل بیت رسول خدا (ص) با یک جهت گیری سیاسی همراه است، قابل این هست که مورد یک بحث جداگانه قرار بگیرد و بنده امروز به این مطلب خواهم پرداخت. در پیام سال گذشته اشاره کردم به مبارزه حاد سیاسی در زندگی ائمه و در زندگی امام هشتم (ع)، امروز این جمله را مابین با شرح و تفصیل عرض کنم.

اولاً - مبارزه سیاسی یا مبارزه حاد سیاسی که ما به ائمه علیهم السلام نسبت میدهم یعنی چه؟ منظور این است که مبارزات ائمه معصومین علیهم السلام فقط مبارزه علمی و اعتقادی و کلامی نبود، از قبیل مبارزات کلامی که در طول همین مدت شما در تاریخ اسلام مشاهده میکنید، مثل معتزله و اشاعره و دیگران. مقصود ائمه از این نشستن ها و حلقهات درس و بیان حدیث و نقل معارف و بیان احکام فقط این نبود که یک مکتب کلامی یا فقهی را که به آنها وابسته بود ثابت کنند. چیزی بیش از این بود.

همچنین یک مبارزه مسلحانه هم نبود از قبیل آن چیزی که در زندگی جناب زید و یازماندگانش و همچنین بنی الحسن و بعضی از آل جعفر و دیگران در تاریخ زندگی ائمه دیده می شود. آن نوع مبارزه را هم ائمه علیهم السلام نداشتند، البته همین جا اشاره کنم (بعداً اگر رسیدیم وقت بود یک قدری تفصیلی تر عرض خواهم کرد) آنها را بطور مطلق نخطئه هم نمی کردند. بعضی را نخطئه میکردند، بدلالی غیر از نفس مبارزه مسلحانه. بعضی را هم نباید کامل میکردند در بعضی هم شرکت میکردند به شکل کمک پشت جبهه.

به این حدیث از امام صادق (ع) توجه کنید: «لَوْلَا أَنْ الْخَارِجِي يُخْرِجُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى نَفْسِهِ عِيَالَهُ» - هر آینه دوست دارم که خروج کننده ای آل محمد قیام کند، و مخارج خانواده اش برعهده من. (کمک مالی، کمک آبروی، کمک به جا دادن و مخفی کردن و از این قبیل) لکن خودشان بعنوان ائمه علیهم السلام آن سلسله ای که ما می شناسیم، وارد در مبارزه مسلحانه نبودند و نمی شدند. مبارزه سیاسی نه آن اولی است و نه این دومی، بلکه عبارت است از مبارزه ای با یک هدف سیاسی. آن هدف سیاسی چیست؟ آن هدف سیاسی عبارت است از تشکیل حکومت اسلامی و به تعبیر ما حکومت علوی.

ائمه از لحظه وفات رسول الله (ص) تا سال ۲۶۰ در صدد بودند که حکومت الهی را در جامعه اسلامی بوجود بیاورند. این اصل مدعا است. البته نمی توانیم بگوئیم که بخواهند حکومت اسلامی را در زمان خودشان - یعنی هر امامی در زمان خودش - بوجود بیاورند. آینده های میان مدت و بلند مدت و در مواردی هم نزدیک مدت وجود داشت. مثلاً در زمان امام مجتبی (ع) بنظر ما تلاش برای ایجاد حکومت اسلامی در آینده کوتاه مدت بود. این جمله امام مجتبی (ع): «مَآئِدِي لَعَلَهُ فَتَنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ أَلِي حِينَ يَدْرُجُ جَوَابُ أَنْ كَسَانِي أِزْقِيلَ مَسِيبِ بْنِ نَجْبَةَ وَ دِیْغَرَانِ كَمَا مَيِّتُ» - چرا شما سکوت کردید؟ اشاره به همان آینده است. و در زمان امام سجاد بنظر بنده برای آینده میان مدت بود، که باز در این باره خواهد و مطالبی هست که عرض خواهم کرد. در زمان امام باقر (ع) احتمال زیاد این است که برای آینده کوتاه مدت بود. از بعد از شهادت امام هشتم به گمان زیاد برای آینده بلند مدت بود. خلاصه، حکومت برای کی؟ مختلف بود، اما همیشه بود. همه کارهای ائمه علیهم السلام - غیر از آن کارهای معنوی و روحی که مربوط به اعلاء و تکمیل نفس یک انسان و قرب او به خداست، (بینه و بین ربه) - یعنی درس، حدیث، علم، کلام، محاجه با خصوم عقلی، با خصوم سیاسی، تأیید و حمایت یک گروه، رد یک گروه و غیر ذلک همه در این جهت است، برای این است که حکومت اسلامی را تشکیل بدهند. این مدعاست.

البته این مطلب مورد اختلاف نظر بوده و خواهد بود، بنده هم اصراری ندارم که درک برداشت بنده قبول بشود. اصرار دارم که این سرسخ مورد توجه دقیق قرار بگیرد و زندگی ائمه بازنگری بشود. تلاشی که ما این چند ساله داشتیم برای این بوده که این مطلب چه نسبت به مجموع ائمه علیهم السلام، و چه نسبت به فرد فرد این بزرگواران به دلائل قابل قبول مستند شود. البته بعضی از دلائل، دلائل کلی است مثلاً از این قبیل که: می دانیم امامت، ادامه نبوت است و نبی از اول امام است. جمله ای: ان رسول الله كان هو الامام... در کلام امام صادق (ع) است. و رسول الله برای ایجاد نظام عدل و حق الهی قیام کرد و آن نظام را با مبارزات پیگیر خود به وجود آورد، و تا بود از آن حفاظت کرد. نمیشود امام که دنباله نبی است از چنین نظامی غافل بماند. این یک استدلال کلی است که البته با بحث زیاد و توجه به نکات گوناگون،

می توان آن را تعقیب کرد. بعضی از

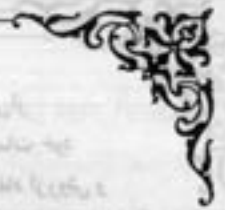
دلائل هم دلائل صادره از کلمات خود

ائمه علیهم السلام یا مستفاد از روش و

منش زندگی آنها است که با توجه به این نکته و با تعلقن به این جهت گیری، همه آنها معنا پیدا میکند. و حقیقت این است، یک مقداری هم شرایط و اوضاع خاص زمانه می تواند به درک موقعیت آنروز ائمه (ع) کمک کند. گمان اینکه در آن زمان چنین چیزی بود برای ما. در داخل سلوک تاریک زندان انسان می توانست علت و معنا و وجه: السلام علی المصعب فی قعر السجون و ظلم المقامیر ذی الساق المرضوض بخلق القیود را درست بفهمد و بهر حال این آن جهت گیری و خطی است که می خواهیم درباره آن یک قدری بحث کنیم و من برداشتهای ذهنی خودم را بر این مجلس بزرگ و معظم، عرضه بدارم.

عنصر مبارزه سیاسی را اگر بخواهیم مشخص بکنیم بطور خلاصه باید بگوئیم: نه آن چیزی است که در مبارزات کلامی مشاهده می شود و نه آن چیزی است که در مبارزه مسلحانه، برای کسانی که تاریخ قرن دوم هجری را خوب می دانند و حرکات بنی العباس را از سالهای قبل از ۱۰۰ هجری تا ۱۳۲ که آغاز حکومت بنی العباس است مطالعه کرده اند، مبارزه حاد سیاسی در زندگی ائمه را می توان تشبیه کرد به آن چیزی که در زندگی بنی العباس مشاهده می شد. البته اگر کسی در زندگی بنی العباس و مبارزات آنها و دعوت آنها مطالعه نکرده باشد، این تشبیه کاملاً رسا و گویا نیست. همانجور چیزی در زندگی ائمه علیهم السلام هم است، منتهی با فرقه های جوهری میان: هدف بنی العباس با هدف ائمه، و روشهای آنها با روشهای ائمه، و اشخاص آنها با ائمه. اما شکل و نقشه کار تقریباً به هم نزدیک است، لذا در بعضی از موارد می بینیم که این دو جریان با هم مخلوط می شوند. یعنی بنی العباس بخاطر نزدیکی طرز کارشان با تبلیغاتشان و دعوتشان با آل علی (ع)، در مناطق دور از حجاز و عراق اینطور وانمود می کنند که همان خط آل علی هستند.

حتی لباس سیاه را که مؤذنه در طیعه دعوت بنی عباس در خراسان و ری بر تن می کردند می گفتند: «هَذَا السَّوَادُ، حَدَادُ آلِ مُحَمَّدٍ وَ شُهَدَاءُ كِرْبَلَا وَ زَيْدٌ وَ یَحْيَى» - یعنی این پوشش سیاه، لباس ماتم شهیدان کربلا و زید و یحیی است، و



عده ای - حتی از سرائشان - خیال می‌کردند که دارند برای آل علی کار می‌کنند. یک چنین حرکتی در زندگی ائمه بود. منتهمی همانطور که گفتیم با سه تفاوت عصری در هدف، در روشها، و در اشخاص. این معنای مبارزه سیاسی در زندگی ائمه علیهم السلام است.

ترسیم کلی از مبارزه ائمه (ع)

در اینجا لازم می‌دانم اول ترسیم کلی از مبارزه ائمه علیهم السلام ارائه دهم و بعد برگردیم به بعضی از نمودارهای این مبارزه در حیات آن بزرگواران.

ترسیم کلی را در دوران سه امام اول: یعنی امیرالمؤمنین و امام مجتبی و سیدالشهداء علیهم السلام فعلاً مسکوت می‌گذارم. درباره آنها بحث زیاد شده و تقریباً کسی شبهه ندارد که در حرکت آنها یک جهت گیری سیاسی وجود دارد. از دوران امام سجاد شروع می‌کنیم.

به نظر بنده از دوران امام سجاد یعنی از سال شصت و یکم هجری تا سال ۲۶۰ که دوست سال است سه مرحله را داریم:

یک مرحله از سال ۶۱ تا سال ۱۳۵ یعنی شروع خلافت منصور عباسی است، که در این مرحله حرکت از یک نقطه آغاز می‌شود و بتدریج کیفیت پیدا می‌کند، عمق پیدا می‌کند، گسترش پیدا می‌کند و اوج می‌گیرد تا سال ۱۳۵. سال ۱۳۵ که سال مرگ سفاح و خلافت منصور است وضع عوض می‌شود، مشکلاتی پدید می‌آید که تا حدود زیادی پیشرفت‌ها را متوقف می‌کند. در یک مبارزه سیاسی چنین چیزی پیش می‌آید. در دوران مبارزات خودمان هم نظیر آن را مشاهده کردیم. مرحله دیگر از سال ۱۳۵ تا سال ۲۰۳ یا ۲۰۲ است که سال شهادت امام رضا (ع) است که حرکت و مبارزه از یک نقطه بالا تر از سال ۶۱ و عمیق تر و گسترده تر از آن، منتهی با مشکلات جدیدی آغاز می‌شود و رفته رفته اوج پیدا می‌کند، گسترش پیدا می‌کند، قدم به قدم به پیروزی نزدیک می‌شود تا سال شهادت امام هشتم، و اینجا باز حرکت متوقف می‌شود. با رفتن مأمون به بغداد در سال ۲۰۴ و شروع خلافت مأمون که یکی از فصلهای بسیار دشوار در

زندگی ائمه علیهم السلام است، فصل جدیدی آغاز می‌شود که فصل محنت ائمه است. با اینکه گسترش تشیع در آن روزها بیش از همیشه بود. به اعتقاد بنده محنت ائمه هم آن روزها بیش از همیشه بوده، و این همان دورانی است که به گمان بنده تلاش و مبارزه برای هدف بلند مدت است. یعنی ائمه برای پیش از غیبت صغری دیگر تلاش نمی‌کنند بلکه زمینه سازی می‌کنند برای بعدها و این دوران از سال ۲۰۴ ادامه پیدا می‌کند تا سال ۲۶۰ که سال شهادت امام عسکری علیه السلام و شروع غیبت صغری است، هریک از این سه دوره خصوصیتی دارد که بنده اجمالاً خصوصیات این دوره ها را عرض می‌کنم.

دوره اول

دوره اول که دوره امام سجاد (ع) و امام باقر (ع) و بخشی از دوران امام صادق (ع) است کار بادشواری فراوان آغاز می‌شود. سادته گرلا تکان سختی در ارکان شیعیه بلکه همه جای دنیای اسلام وارد کرد. قتل و تعقیب و شکنجه و ظلم سابقه داشت، اما کشتن پسران پیغمبر و اسارت خانواده پیغمبر و بردن آنها شهر به شهر و بر نیزه کردن سر عزیز زهار (ع) - که هنوز بودند کسانی که بوسه پیغمبر بر آن لب و دهان را دیده بودند - چیزی بود که دنیای اسلام را مهلوت کرد کسی باور نمی‌کرد که کار به اینجا بکشد. اگر این شعری که به حضرت زینب (علیهم السلام) منسوب است درست باشد:

ما توهنت بنا شقیق فوادى

کسان هذا مسدراً میکشونیا
بیشک اشاره به این تا باوری است و این برداشت همه مردم بود. ناگهان احساس شد که سیاست، سیاست دگویی است. سیاستگری از آنچه که تا حالا حدس زده می‌شد بالاتر است. چیزهای تصور نشدنی، تصور شد و انجام شد. لذا رعب شدیدی تمام دنیای اسلام را فرا گرفت، مگر کوفه را آنهم فقط به برکت تواین و بعد به برکت مختار. والله آن رعبی که در مدینه و در جاهای دیگر بر اثر واقعه کرلا بوجود آمد. حتی در مکه با اینکه عبدالله بن زبیر هم، بعد از چندی در آنجا قیام کرده بود، رعب بی سابقه‌ای در دنیای اسلام بود. در کوفه و عراق هم اگر چه حرکت تواین در سال ۶۴ و ۶۵ (که شهادت تواین ظاهراً سال ۶۵ است) هوای تازه‌ای را در فضای گرفته عراق بوجود آورد، اما شهادت همه آنها تا نفر آخر مجدداً جو رعب و اختناق

را بیشتر کرد و بعد از اینکه دشمنان دستگاه اموی یعنی مختار و مصعب بن زبیر به جان هم افتادند و عبدالله زبیر از مکه، مختار طرفدار اهل بیت را در کوفه هم نتوانست تحمل کند و مختار بدست مصعب کشته شد، باز این رعب و وحشت بیشتر شد و امیدها کمتر. و بالاخره وقتی عبدالملک بر سرکار آمد بعد از مدت کوتاهی تمام دنیای اسلام زیر نگیب بنی امیه قرار گرفت با تمام قدرت و ۲۱ سال هم عبدالملک قدرتمندانه حکومت کرد.

ماجرای حَرّه

در اینجا لازم است مخصوصاً به «ماجرای حَرّه» اشاره کنم: در سال ۶۴، که سال حمله مسلم بن عقبه به مدینه است، که آنهم باز موجب شد بیشتر رعب و وحشت ایجاد بشود و اهل بیت کاملاً در غربت بیفتند. جریان این حادثه بطور خلاصه این است که یزید در سال ۶۲ جوانی از سرداران شام را که بی تجربه بود بر مدینه گماشت و او برای اینکه شاید مدنی‌ها را بایزید مهربان بکند عده‌ای از اهل مدینه را دعوت کرد که بروند بایزید در شام ملاقات کنند. اینها بلند شدند رفتند بایزید در شام ملاقات کردند، یزید جایزه زیادی (بسیار هزار درهم و صد هزار درهم) به آنها داد ولی اینها که با او صحابه و با از اولاد صحابه بودند وقتی دستگاه یزید را دیدند، بیشتر نسبت به او متغیر و خشمگین شدند و به مدینه برگشتند و عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه ادعای امارت کرد و قیام کرد و مدینه را جدا از حکومت مرکزی اعلام کرد و یزید هم مسلم بن عقبه را فرستاد و آنجنان فاجعه‌ای در مدینه به بار آوردند که در کتب تواریخ فصل گریه آور و ستم باری را تشکیل می‌دهد. این هم بیشتر موجب شد که مردم احساس رعب و وحشت کنند.

انحطاط فکری

عامل دیگری در کنار این رعب وجود داشت و آن انحطاط فکری مردم در سراسر دنیای اسلام بود که ناشی بود از بی اعتنائی به تعلیمات دین در دوران بیست ساله گذشته. از بی که تعلیم دین و ایمان و تفسیر آیات و بیان حقائق از زبان پیامبر در دوران ۲۰ سال بعد از سال ۱۰ هجری به این طرف محدود شده بود، مردم از لحاظ اعتقادات و مایه‌های ایمانی بشدت پوچ و تو خالی شده بودند. وقتی انسان زندگی مردم آن دوران را زیر ذره بین می‌گذارد و آن را در لابلای

نوازیح و روایات گوناگون مورد ملاحظه قرار میدهد، این مطلب واضح می‌شود. البته علما و قراء و محدثین و مفسرین در جامعه بودند (که درباره آنها هم مطالبی عرض خواهم کرد) لکن عامه مردم دچار یک بی‌ایمانی وضعف و اختلال اعتقادی شدید شده بودند. کاری به جانی رسیده بود که حتی بعضی از آبادی دستگاه خلافت، نبوت را زیر سؤال می‌بردند. در کتابها آمده است که خالد بن عبدالله قسری که یکی از دست نشاندهگان بسیار پست و دنی‌پس‌پس‌پس بود «کان بفضل الخلافة علی النبوة» می‌گفت خلافت از نبوت بالاتر است!! استدلالی هم که می‌کرد این بود: ایها افضل؟ خلیفه الرجل فی اهلہ اورسوله الی اصحابه؟» شما یک نفر را جانشین خودتان در میان خانواده تان می‌گذارید این به شما نزدیک تر است و یا آن کسی که بوسیله او پیام برای کسی می‌فرستید؟ خوب پیداست آن کسی که در خانواده خودتان می‌گذارید و خلیفه شماست نزدیک تر به شما است پس خلیفه خدا (خلیفه رسول الله هم نمی‌گفتند: خلیفه الله) بالاتر از رسول الله است! اینرا خالد بن عبدالله قسری می‌گفت و لابد دیگران هم می‌گفتند. من در اشعار شعرائی دوران بنی امیه و بنی عباس که فحص کردم دیدم از زمان عبدالملک تعبیر خلیفه الله در اشعار تکرار شده که آدم پادش می‌رود که خلیفه، خلیفه پیامبر هم هست. تا زمان بنی عباس هم ادامه داشته و در شعریشارین برود که در هجو یعقوب بن داود و منصور گفته نیز همین تعبیر آمده:

شاعت خلافتکم یا قوم فالتمسوا

خلیفه الله بین السزق و العود
(حتی وقتی هم می‌خواست خلیفه را هجو بکنند باز خلیفه الله می‌گفت!) همه جا در اشعار شعرائی معروف آن زمان مثل جریر و فرزدق و نصیب و صدها شاعر بزرگ و معروف دیگر وقتی مدح خلیفه را می‌سرودند خلیفه الله می‌گفتند. این یک نمونه اعتقادات مردم است و ایمان اینجور نسبت به مبانی دین سست شده بود.

اخلاق مردم نیز بشدت خراب شده بود. نکته ای را من در خلال مطالعه کتاب اغانی ابوالفرج با زیانتم و آن اینکه در سالهای حدود ۸۰ و ۹۰ هجری تا ۵۰، ۶۰ سال بعد از آن بزرگترین خواننده‌ها، نوازنده‌ها، عیاشها، و عشرت طلبهای دنیا یا از مدینه اند و یا از مکه. هر وقت خلیفه در شام دلش تنگ می‌شد و هوس غنا میکرد و خواننده و نوازنده برجسته‌نی می‌خواست، کسی را از مدینه و یا مکه که مرکز خواننده‌ها و

نوازنده‌های معروف و مفتی‌ها و خنیاگران برجسته بود برای اومی‌بردند! بدترین و هرزه‌سرا ترین شعرا در مکه و مدینه بودند.

مهبط وحی الهی و زادگاه اسلام، مرکز فحشاء و فساد شده بود. خوب است ما این حقائق تلخ را درباره مدینه و مکه بدانیم. متأسفانه در آثار رابیع ما از زندگی ائمه از چنین چیزها اثری نیست. در مکه شاعری بود بنام عمر بن ابی ربیع، یکی از آن شاعرهای عربان گوی بی‌برده هرزه. و البته در اوج قدرت و هنر شعری. (داستانهای او و اینکه این قبیل شاعران چه می‌کردند یک فصل ننگینی از تاریخ قحطبار آن روزگار است و طواف و رمی جمرات و دیگر مشاهد مقدس، شاهد هرزگی و فساد آنها است و شعر:

بدالی منها معصم حین جمرات

و کف خصیب زینت بستان
فوالله ما ادري و ان کنت داريا

بسیع رمین الجمیرام بثمان
که در مدنی خوانده‌ایم مربوط به همین اوضاع است وقتی این عمر بن ابی ربیع مرده راوی می‌گوید: در مدینه عزای عمومی شد و در کوچه‌های مدینه مردم می‌گریستند!! هر جا می‌رفتی مجموعه‌هایی از جوانها نشسته بودند و تأسف می‌خوردند بر مرگ عمر بن ابی ربیع!! گنیزکی را دیدم که دنبال کاری می‌رود و همینطور اشک می‌ریزد و گریه و زاری می‌کند، تا رسید به جمعی از جوانان، گفتند: چرا اینقدر گریه می‌کنی؟ گفت: بخاطر اینکه این مرد از دست ما رفت! یکی گفت: غصه مخور شاعر دیگری در مکه هست نام حارث بن خالد مخزومی، او هم مثل عمر بن ابی ربیع شعر می‌گوید، و یکی از شعرهای او را خواند وقتی کبیرک این شعر را شنید، اشکهای خود را پاک کرد و گفت: «الحمد لله الذی لم یغل حرمه» خدا را شکر که حرمش را خالی نگذاشت!! این وضع اخلاقی مردم مدینه است. داستانهای زیادی را شما می‌بینید از شب نشینی‌های مردم مکه و مدینه. و نه فقط در بین افراد طبیفه پست و پائین، بین همه جور مردم. آدم گدای گرسنه‌ی بد بختی مثل اشعب طماع معروف که شاعر و دلقک بود، و مردم معمولی کوچک و بازار تا آقازاده‌های معروف قریش و حتی بنی‌هاشم که من مایل نیستم از آنها اسم بیاورم. چهره‌های معروفی از آقازاده‌های قریش چه زنان و چه مردان جزء همین کسانی بودند که غرق در این فحشاء بودند. در زمان امارت همین شخص (حارث بن خالد) روزی عایشه بنت طلحه در حال طواف بود و این امیر به او تعلق

خاطری داشت، وقت اذان شد، آن خانم پیغام داد که بگو اذان نگویند تا من طوافم تمام شود، او دستورات اذان عصر را نگویند. به او ابراد کردند. که تو برای خاطر یکتفر که دارد طواف می‌کند می‌گوشی نماز مردم را تاخیر بیاندازند؟ گفت بخدا اگر تا فردا صبح هم طوافش طول می‌کشید می‌گفتم اذان نگویند!!

...

فساد سیاسی

این وضع آن روزگار است: آن وضع فکری، این وضع فساد اخلاقی، و بجز این دوه فساد سیاسی... که اینهم یک عامل دیگر بود: اغلب شخصیت‌های بزرگ، سردر آغیز تمیئات مادی که به وسیله‌ی رجال حکومت برآورده می‌شد داشتند. شخصیت بزرگی مثل محمد بن شهاب زهری که خودش قبلاً شاگرد امام سجاد (ع) هم بود به آنچنان وضعی می‌افتد که آن نامه معروف امام سجاد (ع) به وی صادر می‌شود، که در حقیقت نامه‌ای است برای تاریخ و نشان دهنده این است که او به چه وابستگی‌هایی دچار بوده است و امثال محمد بن شهاب زیاد بودند. مجلسی را مرحوم مجلسی رضوانا... علیه‌نقل می‌کنند از ابن ابی الحدید که نکان دهنده است. اول مجلسی علیه‌الرحمه در بحار از قول جابر نقل می‌کند که امام سجاد فرمودند: مانند‌ی کیف نصح بالناس، إن حدثنا هم بما سمعنا من رسول الله (ص) ضحکوا (نه فقط قبول نمی‌کنند، بلکه به تمسخر می‌خندند) و ان سکنتا لم یسعنا. بعد ماجرائی را ذکر می‌کند که حضرت حدیثی را نقل کردند برای جمعی، کسی درین آن جمع بود، استهزا کرد و قبول نکرد. بعد درباره سعید بن مسیب وزهری می‌گوید که از منحرفین بودند (که البته در مورد سعید بن مسیب بنده قبول نمی‌کنم و دلائل دیگری هست که وی جزه حواریون امام بوده اما در مورد زهری و خیلی‌های دیگر همین طور است) بعد می‌گوید: ابن ابی الحدید عنده زیادی از شخصیتها و رجال آن زمان را نام آورده است که اینها همه از اهل بیت منحرف بودند و آنگاه از امام سجاد (ع) روایت می‌کند که فرمودند: ما بئحک و المدینه عشرون رجلاً یحیوننا. بیست نفر در همه مکه و مدینه نیستند که ما را دوست داشته باشند.

بیه در صفحه ۳۹

عابری پارس می کردند یکی از مشکلات بچه ها به حساب می آمد و نمی دانستند با این مشکل چگونه برخورد نمایند، سرانجام، بعد از این مأموریت که به مقر خود بازگشتند، مسأله را با یکی از برادران روحانی که در مقر حضور داشت در میان گذاشتند و از وی خواستند که اگر دعا و یا آیه ای برای چاره این مشکل سراغ دارد راهنماییشان نماید.

یکی از خصوصیات رزمندگان اسلام این است که هر کجا به مشکلی برخورد می نمایند، پیش از هر چیز برای پیدا کردن راه حل، به سراغ قرآن و حدیث می روند.

برادر روحانی پس از اندکی تأمل، بناگاه مانند کسی که مطلبی به وی الهام گردیده باشد گفت: هرگاه با سنگ ها روبرو شدید آیه «۱۸» سوره کهف را بخوانید انشاء الله مزاحم شما نخواهند شد: «وکلیمهم باسط ذراعیه بالوصد». سنگ اصحاب کهف دست های خود را بر در غار گشوده بود (و نگاهی می کرد).

برادران در مأموریت بعدی نیز با سنگ های جزیره مواجه می شوند و سنگ ها به محض دیدن آنها شروع به پارس کردن می نمایند، ناگهان آنها به یاد توصیه آن برادر روحانی افتاده و آیه را می خوانند، در این هنگام اتفاق عجیبی رخ می دهد و سنگ ها به یکباره خاموش می شوند، گویی می فهمند که اینان سپاهیان اسلام اند و بایست با سکوت خویش آنها را یاری دهند و بدین ترتیب یکی دیگر از امدادهای الهی شامل حالشان می شود.

آری! آنگاه که انسان ها در برابر هم نوعان خویش روشی ددمنشانه تر از هر حیوان وحشی در پیش می گیرند و از سنگر سلطه و حاکمیت بی رحمانه بر آنان می تازند، خداوند حتی حیوانات را هم در خدمت اهداف افرادی قرار می دهد که برای رهائی محرومان از سلطه آن حاکمان ستمگر به پا خاسته اند.

چون سخن از امدادهای غیبی به میان آمد

بی مناسبت نیست که تعریف استاد شهید مطهری را از کتاب ارزنده «امدادهای غیبی» با مختصر تفسیری در عبارت نقل نمایم: «امدادهای غیبی رحمت رحیمه و لطف خاص پروردگار است که طبق قانون خاص، نه عام شامل حال یک موجود می گردد».

بنابراین، هنگامی که یک نوجوان کم سن و سال بسجی با تجربه ای اندک و جراحی بسیار، به راحتی موفق به اسیر کردن چند نفر از نیروهای بعثی - که جز از جنبه ایمان از دیگر جهات بر او برتری دارند - می شود، نمونه ای از این امدادهای الهی اتفاق می افتد ولی متأسفانه زمانی که این مفهوم روشن در امور محال و باورنکردنی خلاصه می شود، بعضی را مشاهده می نمایم که با ساده لوحی خاص برای ملاحظه امدادهای غیبی، در گوشه و کنار جیبه به جستجوی سفیدپوش اسب سوار می نشینند و یا عمل نکردن یک گلوله خمپاره یا توپ دشمن را در کنار سنگر خویش نمودی از امدادهای الهی می پندارند!! در صورتی که گاه در جیبه دشمن نیز اتفاق می افتد که گلوله های ما هم عمل نمی نماید و این خود امر طبیعی است و ارتباطی با امدادهای الهی ندارد.

در هر صورت بدنبال کار برادران «واحد اطلاعات و عملیات» که بیش از یک سال به درازا می کشد، عملیات پیروزمندانه «خبر» با رمز مقدس «یا رسول الله ص» آغاز گردیده و به هدف های مورد نظر نائل می گردد و بدین ترتیب برای چندمین بار در جریان این جنگ تحمیلی ثابت می شود که: «ان تنصروا الله ینصرکم و یشبب اقدامکم» - اگر دین خدا را یاری نمائید خداوند (با امدادهای غیبی خویش) شما را یاری نموده و ثبات قدم به شما عنایت خواهد فرمود.

والسلام

جیبه جنوب - غلامعلی رجائی

بقیه از بررسی آیه میناق

است. مرحوم طوسی می فرماید در آیه کلمه فرشته نیامده و چنین تفسیری خلاف ظاهر آیه می باشد.

بنابراین تفاسیری که تاکنون برای این آیه شریفه ذکر شد به جهات یاد شده قابل انطباق بر آن نیست و باید دید تفسیر صحیح آیه چیست؟ و آیا انسان دارای دو بُعد مُلک و ملکوت است که جنبه ملکوتی او شهادت به ربوبیت حضرت احدیت می دهد ولی جنبه مُلکی او وی را از یاد خداوند غافل می سازد، یا خیر؟ این خود نیازمند به توضیح جداگانه است که در بحث آینده انشاء الله مطرح خواهد شد.

ادامه دارد

- ۱- سوره اعراف - آیات ۱۷۳-۱۷۴.
- ۲- سوره حجرات - آیه ۶.
- ۳- سوره فرقان - آیات ۲۷ تا ۲۹.
- ۴- سوره حشر - آیه ۱۹.

بقیه از عنصر مبارزه در...

این وضع دوران امام سجاد(ع) است در آن وقتی که ایشان می خواهد کار عظیم خود را شروع کند و این همان دورانی است که امام صادق(ع) بعدها فرمودند: ارتد الناس بعد الحسین الا ثلاثه. یعنی بعد از ماجرای عاشورا فقط سه نفر ماندند، و سه نفر را اسم می آورد که: ابو خالد الکابلی، یحیی بن ام الطویل و جبرین مطعم اند (البته علامه شوشتری احتمال می دهند که جبرین مطعم درست نیست و حکیم ابن جبرین مطعم است و در بعضی از نقل ها محمد بن جبرین مطعم است، در بحار و روایاتی هم هست که چهار نفر را ذکر می کند و در بعضی از روایات پنج نفر را که اینها با هم قابل جمعند) این وضع امام سجاد(ع) که در چنین زمین قفری آن حضرت مشغول کار خودشان می شوند.

ادامه دارد